

چند واژه‌ی عالمانه از پهلوی در شاهنامه*

احمد تفضلی

۱

پیداوسی

واژه‌ی پیداوسی/ پنداوسی سه بار در شاهنامه به کار رفته و معنی درست آن تا کنون دانسته نشده و اصل آن نامعلوم مانده است. عموماً، به پیروی از فرهنگ‌های فارسی، آن را نوعی پول رایج دانسته‌اند. قدیم‌ترین فرهنگی که کلمه‌ی پیداوسی در آن آمده فرهنگ جهانگیری است با این توصیف: «نام درمی است که در زمان کیان رایج بوده و هر درمی به پنج دینار خرج می‌شده...»^۱ این معنی غریب، که در فرهنگ‌های دیگر، مانند برهان قاطع و لغت‌نامه‌ی دهخدا و غیره، نیز راه یافته، به خطا از شعری از شاهنامه استنباط شده که میر جمال‌الدین حسین انجو آن را، به عنوان شاهد مثال، به گونه‌ای تصحیف شده، نقل کرده است. از بررسی شواهد به این نتیجه می‌رسیم که واژه‌ی پیداوسی (و گونه‌ی آن پنداوسی) به هیچ روی چنین معنایی نداشته است. ابتدا اشعاری را که این کلمه در آنها آمده نقل می‌کنیم تا معنی دقیق آن را بیابیم. ۱. نخستین شاهد در قطعه‌ای است در شرح این که بهرام گور (بهرام پنجم ساسانی، ۴۲۱-۴۳۹ م)، پس از حرکت از آذربایجان و رسیدن به شهر اصطخر، هدایایی به رعایای خویش می‌بخشد:

خرامان بیامد به شهرِ صطخر که شاهنشهان را بدان بود فخر
پُرآگنده^۲ از چرمِ گساوانِ میش که بر پشتِ پیلان همی راند پیش

* تحریر فارسی مقاله‌ای به زبان فرانسه از نگارنده:

Ahmad TFAZZOLI, "Quelques mots savants d'origine pehlevie dans le *Šāhnāme*", *STUDIA IRANICA*, 22. 1993, PP, 7-13.

واژه‌های عالمانه (gelehrtes Wort/learned word/mot savant) واژه‌هایی هستند که از مرحله‌ی قدیم‌تری از زبان به مرحله‌ی جدیدتر آن وارد می‌شوند بی آن که تحول تاریخی در آنها کاملاً اعمال شده باشد. کاربرد آنها نیز بسیار محدود است و بیشتر شامل واژه‌های دینی و اداری می‌شود. بعضی از وام‌واژه‌ها نیز از این خصوصیت برخوردارند.

(۱) به کوشش رحیم عقیقی، ج ۲، مشهد ۱۳۵۱، ص ۲۳۹.

(۲) کلمه را باید پُرآگنده خواند و نه پُرآگنده. نک. علی روافی، کتاب امروز، ۱۳۵۳، ص ۲۶.

هزار و صد و شست قنطار بود / درم بود ازو نیز و دینار بود
 که^۳ بر پهلوی موبدِ پارسی / همی نام بردیش پیداوسی^۴
 ترجمه‌ی بنداری چنین است: «بین یدیه الف و مائة وستون قنطاراً من الدراهم و الدنانیر
 فی جلود البقر علی ظهور القبلة»^۵.

۲. شاهدِ دوم در بخشی آمده است که خسرو پرویز (خسرو دوم، ۵۹۱-۶۲۸م) هدایایی
 برای قیصرِ روم می‌فرستد:

گشادند زان پس در گنج باز / کجا گرد کرد او به روز دراز
 نخستین صد و شست پیداوسی / که پنداوسی خواندش پارسی
 به گوهر بیآگند هر یک چو سنگ / نهادند بر هر یکی مُهرُ تنگ^۶
 ترجمه‌ی بنداری از این قطعه دقیق است: «و أمر فملثوا مائة و ستین درجاً أو کیساً
 بالجواهر الثمينة»^۷.

۳. شاهدِ سوم در اشعاری آمده است که در آنها خسرو پرویز به اتهاماتِ پسرِ خود
 شیرویه در موردِ خزانه‌ی خود پاسخ می‌دهد:

بدان سال تا باژ جستم شمار / چو شد باژ دینار بر صد هزار
 پُر آگنده افگنده پیداوسی / همه چرمِ پنداوسی پارسی^۸
 به هر برده‌ای در ده و دو هزار / پُر آگنده دینار بُد شاهوار
 در این شاهدِ اخیر، فردوسی معادلِ پیداوسی / پنداوسی را «بدره» آورده است.^۹ در دو
 شاهدِ قبلی نیز بنداری آن را «درج» و «کیس» و «جلود البقر» معنی کرده است. بنا بر این،
 پیداوسی / پنداوسی کیسه‌ای چرمی^{۱۰} بوده که در آن پول و جواهر را نگاه می‌داشته‌اند. فردوسی
 در نقلِ دو صورتِ این کلمه دقیقاً پیداوسی را «پهلوی» (= فارسی میانه) و پنداوسی را «فارسی»
 توصیف می‌کند. از این رو، باید پیداوسی را صورتِ اصلی و پنداوسی را صورتِ بعدی و تحول

(۳) موصول «که» به «چرم گاوین میش» باز می‌گردد.

(۴) شاهنامه، چاپ مسکوک، ج ۷، ۱۹۶۸، ص ۳۹۶، ب ۱۶۰۸ به بعد. همین ابیات است که در فرهنگ جهانگیری با
 تصحیفاتی راه یافته است. مصراع دوم بیت دوم در آن‌جا به این صورت نقل شده است: درم بد کزو پنج دینار بود.

(۵) بنداری، شاهنامه، به کوشش عبدالوهاب عزّام، ج ۲، قاهره، ۱۹۳۲، ص ۹۴.

(۶) شاهنامه، ج ۹، ص ۲۰۹، ب ۳۳۴۹ به بعد. (۷) همان، ج ۲، ص ۲۳۵.

(۸) همان، ج ۹، ص ۲۶۷، ب ۲۱۶ به بعد. این بخش را بنداری (ص ۲۵۳) به اختصار ترجمه کرده است.

(۹) طبری، (تاریخ، به کوشش دوخوبه، سری یکم، ج ۲، لیدن ۱۸۸۱-۱۸۸۲، ص ۱۰۵۷)، که این روایت را ذکر کرده، دو
 بار کلمه‌ی «بدره» را به کار برده است.

(۱۰) فردوسی در مواردِ دیگر چرم گاو یا گاوپوست را به‌جای پیداوسی به کار برده است، مانند ج ۹، ص ۳۰۱، ب ۴۲۴۵ و ۲۲۵۰.

یافته‌ی آن دانست که در آن واج مرکب /ay/ پیش از واج /d/ به /an/ تحول یافته است.^{۱۱} معنی دقیق کلمه که روشن گشت، یافتنِ اصلِ آن دشوار نیست. کلمه‌ی پیواسیگ^{۱۲} (صورتِ مکتوبِ آن پتواسیگ) چندین بار در متونِ پهلویِ زردشتی به کار رفته است و از این شواهد بر می‌آید که پیواسیگ کیسه‌ای چرمی بوده که در آن دارو نگاه می‌داشته‌اند^{۱۳} یا در آن گوشدا^{۱۴} یا افزارهای مراسمِ دینیِ یسنا را می‌گذاشته‌اند^{۱۵}. در دینکرد^{۱۶} آمده است: «آنگاه پوروشسپ (پدرِ زردشت) پیش رفت و جامه‌ها و پیواسیگ را شست». این واژه در زبانِ ارمنی به صورتِ paivasik و payusak و در زبانِ سریانی به صورتِ pywsyg به معنی «کیسه‌ی پول» به وام گرفته شده است.^{۱۷} صورتِ مضبوط در شاهنامه با صورتِ پهلوی و صورت‌های قرصی در ارمنی و سریانی متفاوت است، گرچه معنی کلمه در همه‌ی این منابع یکسان است. در منابعِ اخیر، کلمه به صورتِ پیواسیگ (و صورت‌های مشتق از آن) آمده، در حالی که در شاهنامه

(۱۱) مانند ویدوداد (Widēwdād) < وندیداد (Windēdād)، فریگیس < فرنگیس. در مورد این تحول نک. علی‌اشرف صادقی، «یک قاعده‌ی آوایی زبانِ فارسی»، مجله‌ی زبان‌شناسی، ش ۶، ۱۳۶۸، ص ۶۳ به بعد. به مثال‌های ذکر شده در این مقاله باید افزود: پد اید داشتن (pad ēd dāstan) (پهلوی) < پنداشتن (فارسی).

(12) paywāsīg

(۱۳) دینکرد، به کوششِ مدن، بمبئی ۱۹۰۰، ص ۱۶۳، س ۱۵ و ص ۱۶۴، س ۶.

(۱۴) gōšdā فدیبه‌ی جامد از فرآورده‌ی حیوانی (امروزه کره یا تخم مرغ). نک. کتابونِ مزادپور، شایست ناشایست، تهران ۱۳۶۹، ص ۱۴۸.

(۱۵) نک.

Zand ī Xūrdag Abistāg, ed. DĤABĤAR, Bombay 1927, p. 40. 18; Id. Translation of Zand-i Khūrtak Avistāk, Bombay 1963, p. 71, n. 8; Vendīdād Pehlavi 8.3 ed. DASTŪR Hoshang, Bombay 1907, p. 298. II and Glossary, p. 187; Pahlavi Yasna 62. 1, ed. DĤABĤAR Pahlavi Yasna and Visperad, Bombay 1949, Glossary, p. 74.

(۱۶) دینکرد، کتابِ هفتم، فصل ۲، بند ۳۲؛ به کوششِ مدن، ص ۶۰۶، س ۱۲. نک. ژاله‌ی آموزگار - احمد فضل‌ی؛ اسطوره‌ی زندگیِ زردشت، ج ۲، تهران ۱۳۷۲، ص ۶۶. نیبرگ آن را به اشتباه patāhīk خوانده و «متوالی، پی در پی» معنی کرده است.

H. S. NYBERG, A Manual of Pahlavi, II, Wiesbaden, 1974, p. 158.

(17) HÜBSCHMANN, Armenische Grammatik, Leipzig, 1895, p. 220; H. W. BAILEY, Zoroastrian Problems, Oxford 1943, p. 200 n. 1; cf. NYBERG, Farhang ī Pahlavīk, Wiesbaden 1988, p. 122.

در مأخذِ اخیر کلمه‌ی پیواس در نسخه‌ی پترزبورگ (P, p. 13 b) آمده و در زیرِ سطر به فارسی بیور معنی شده است. نک. نیبرگ، همان، ص ۳۹ و ۱۲۲، ش ۱۵۱. گونه‌ای از این کلمه در نسخه‌ای خطی به صورتِ ptwskwy آمده و در زیرِ سطر به صورتِ پدواسکوی به خطِ فارسی برگردانیده شده است. نک.

CHR. BARTHOLOMAE, Die Zendhandschriften der K. Hof- und Staatsbibliothek in München 1915, p. *53.

ساختمان و معنی این کلمه و ارتباط آن با پیواسیگ چندان روشن نیست. صورتِ ارمنی، که با pai- آغاز شده؛ دلالت بر آن دارد که کلمه از فارسی میانه وام گرفته شده است و نه از پارسی.

این واژه با یک هجای اضافی -da (dā-) دیده می‌شود. طبق قاعده، پیواسیگی پهلوی می‌بایست در فارسی به صورت *پیواسی تحوّل یافته باشد. صورت ضبط شده در شاهنامه را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ چنین می‌توان احتمال داد که این هجا به علت ضرورت شعری آمده تا کلمه با وزن متقارب مناسب آید. در شاهنامه غالباً به این گونه تغییرات مانند اضافه^{۱۸} یا حذف کردن^{۱۹} مصوتی یا هجایی^{۲۰} یا جا به جا کردن اجزای کلمات مرکب^{۲۱} بر می‌خوریم. بنا بر این، اضافه کردن هجای -da در این واژه احتمالاً به این علت و شاید تحت تأثیر صورت پارتی کلمه *پدواسیگ^{۲۲} بوده است.

۲

نام‌های چهار طبقه‌ی اجتماعی^{۲۳}

در آغاز پادشاهی جمشید، از تقسیم کارها و تعیین چهار طبقه‌ی اجتماعی سخن رفته و نام هر یک از طبقات ذکر شده است. بحث در باره‌ی صورت اصلی این کلمات، که در نسخه‌های شاهنامه دچار تصحیف و تحریف شده، بارها به میان آمده، با این همه، هنوز جای بحث باقی است. صورت ظاهری آنها دلالت بر این دارد که همه کلمات عالمانه‌ای هستند که از منبع اصلی گرفته شده‌اند.

۱. *آتورنیان، آترونیان^{۲۴}. نام نخستین طبقه به طرق گوناگونی در نسخه‌های خطی شاهنامه ضبط شده است^{۲۵}. بنویست^{۲۶}، بر اساس ضبط فولرس، صورت کلمه را آموزیان (سروران، رؤسا) دانسته است که به نظر او مشتق از فعل آموختن «تعلیم دادن» است. اما این

(۱۸) مانند آذربادگان به جای آذربادگان. (۱۹) مانند نوشیروان.

(۲۰) مانند آستا (= اوستا)، مغناطیس (مغناطیس)، تیشتریان (= ارتیشتریان، نک. بعد).

(۲۱) مانند خوه اردشیر (= اردشیر خوه)، فونگیس / فویگیس (= گیس فری).

(۲۲) *padwāsīg* قس فارسی میانه *paymān*، پارتی *padmān* (پیمان)، فارسی میانه *padmozan* پارتی *padmōžan* (جامه) و غیره.

(۲۳) این بخش برگرفته از یک سلسله سخنرانی‌هایی است که نگارنده در ماه مارس - آوریل ۱۹۹۲ در مدرسه‌ی مطالعات پاریس (سوربن) با عنوان «طبقه‌ی جنگاوران در عهد ساسانی» ایراد کرد.

(24) *ātumiyān/*ātrōniyān.

(۲۵) جلال خالقی مطلق، شاهنامه، ج ۱، نیویورک ۱۳۶۶، ص ۴۲؛ ح ۱۷ این صورت‌ها را داده است: تورانیان، خاتون زنان، آتاریان، ارزانیان، کاتوریان، اتوریان، اتوریان را ذکر کرده و خود صورت آتوریان را در متن برگزیده است.

(26) E. BENVENISTE, «Les classes sociales dans la tradition avestique», *JA* 221, 1932, pp. 117-138.

نیز نک. محمد معین، مزیدستا، تهران ۱۳۲۶، ۴۰۶ تا ۴۰۸؛ یحیی ماهیار نوابی، سخنرانی‌های نخستین دوره‌ی جلسات در باره‌ی شاهنامه‌ی فردوسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۹۱-۱۹۳.

توجیه پذیرفتنی نیست، زیرا گونه‌ی «آموزیان» در نسخه‌های متأخر غیر قابل اعتماد ضبط شده است، در حالی که در نسخه‌های قدیم‌تر صورت‌های دیگری آمده است که نسخه‌برداران به سبب ناشناختن کلمه آن را به صورت آموزیان، که واژه‌ای شناخته برای آنان بوده، در آورده‌اند. علاوه بر آن، صفت مشتق از ماده‌ی مضارع با اضافه‌ی پسوند-ی (در پهلوی -یگ)، اگر هم وجود داشته باشد، نادر است. بنا بر این، باید نام این طبقه نیز، همانند سه طبقه‌ی دیگر، واژه‌ای عالمانه باشد. بعضی دیگر از دانشمندان آتورینان را به عنوان صورت اصلی پیشنهاد کرده و آن را جمع آتوری منسوب به آتور (= آذر) دانسته و «نگاهبان آتش» معنی کرده‌اند.^{۲۷} این پیشنهاد نیز مقبول نیست، زیرا نام طبقه‌ی روحانیان در اوستا و پهلوی (نک. به بخش‌های بعد) هیچ‌گونه ارتباطی با «آذر»، که صورت ملفوظ آن در عهد ساسانی آذر بوده است، ندارد. به نظر نگارنده، فردوسی احتمالاً صورت آتورینان را به کار برده است که مقلوب آتورینان است و این کلمه خود جمع آترونی (مشتق از آترونیگ^{۲۸} پهلوی) است. با در نظر گرفتن این که واژه‌ی «روحانی» در زبان پهلوی آسرون^{۲۹} با «س» است، چگونه می‌توان صورت مضبوط در شاهنامه را، که با «ت» (یا ث) بوده، توجیه کرد. برای پاسخ به این سؤال باید یادآوری کرد که واژه‌ی آسرون پهلوی مشتق از صورت اوستایی آتون^{۳۰} است و نیز تذکر این نکته نیز لازم است که صدای ث (θ)ی اوستایی، که در پهلوی وجود ندارد و در خط نیز برای آن نشانه‌ای نیست، در دستگاه نگارش تاریخی و نیز در کلمات عالمانه در خط پهلوی گاهی به صورت «س» و گاهی به صورت «ت» نشان داده می‌شود. مثلاً گاس / گاه (> گاثو^{۳۱})، چتر / چهر / (> چتره^{۳۲})، شتر / شهز / (> خستره^{۳۳}). اما گاهی به هر دو املا برای ضبط کلمه‌ای واحد برمی‌خوریم مثال:

^{۳۴}hwytw(k)d^t و ^{۳۵}hwytw(k)ds/xwēdōdah (< x^{۳۶}aētwadaθa)

مثال دیگر کلمه‌ی آثویانی^{۳۵} (منسوب به آثویه^{۳۶}) است که در کتاب‌های پهلوی به صورت آسپیان یا آسفیان^{۳۷} (به صورت مکتوب اسپیدان^{۳۸})، قس صورت عربی شده‌ی اثفیان) یا به

(۲۷) معین، همان، ص ۴۰۶. وی صورت سوربان (= آسوربان) را نیز از نسخه‌ای نقل کرده است.

28) *ātrōnīg 29) āsrōn 30) āθravan- 31) gāθu-

32) čīθra- 33) xšaθra-

(۳۴) به معنی «ازدواج با نزدیکان». قس با صورت hwytwdh / xwēdōdah که در کتبه‌های پهلوی آمده و صورت ملفوظ کلمه را در قرن سوم میلادی نشان می‌دهد.

35) āθwānī- 36) āθwya-

(۳۷) این نام خاص به صورت جزء دوم کلمه‌ی مرکب بر روی دو مهر ساسانی به صورت ^{۳۸}spydⁿ در کلمات

صورتِ آتیین^{۳۹} (آبتین) ضبط شده است. بنا بر این، کلمه‌ی اوستاییِ آثرون می‌توانسته، علاوه بر املا‌ی متداولِ اسرون، به صورتِ اترون نیز ضبط شود. در واقع چنین ضبطی در یکی از متونِ فارسیِ میانه‌ی مانوی به صورتِ اترون^{۴۰} آمده است:

... hrystg³n rwsn³n³ym r³y kwšt hynd, °wd °trwn³n³ °ym r³y mwynd⁴¹

(...فرستادگانِ روشن بدین منظور کشته شده‌اند و روحانیان بدین جهت مویه می‌کنند.)

از این صورت می‌توان صفتِ نسبی *آتروینگک^{۴۲} و جمع آن آتروینگان را بازسازی کرد که می‌تواند به فارسی به شکلِ *آترونی و *آترویان (یا *آثرونی و *آثرویان) در آید (قس آسروینگ āsrōnīg در بهلولی^{۴۳} از اسرون). احتمالاً فردوسی چنین صورتی را در منبعِ فارسیِ خود، شاهنامه‌ی ابومنصوری، یافته بوده است. تبدیلِ آترویان به آثریان یا آثرویان برای سهولتِ تلفظ بوده است. صورتِ تورانیان در قدیم‌ترین دو نسخه‌ی شاهنامه (فلورانس و لندن) و خاتون زنان (و غیره) و ارزانیان در بعضی نسخه‌های دیگر احتمالاً همه تصحیفِ آثرویان است. بنا بر این، بیت را بدین گونه می‌خوانیم:

گروهی که *آترویان خوانیش به رسم پرستندگان دانیش

روایتِ مربوط به چهار طبقه‌ی اجتماعی در منظومه‌ای متأخر به فارسیِ زردشتی نیز آمده است. کلمه‌ی موردِ نظر در آن‌جا به صورتِ اثوران آمده است که ظاهراً از صورتِ *آثروان (= آسروان) گرفته شده است:

صفی بر سوی راست بنشانند شاد اثوران همی نام او را نهاد^{۴۴}
۲. تیشتریان. در موردِ نامِ طبقه‌ی دوم، اشکالِ کمتری وجود دارد. بنویست^{۴۵} به

mtl³spyd³n → m[...](t)³ndl³spspyd³n نیز دیده می‌شود که زینو آن را به گونه‌ای دیگر توجیه کرده است:

Ph. Ciqnoux et R. Cyselen, *Sceaux sassanides de diverses collections privées*, Leuven 1982, p. 69.

Ph. Ciqnoux et R. Cyselen, *Bulles et sceaux sassanides de diverses collections*, Paris 1987, p. 112; Id.

Noms propres sassanides en moyen-persé épigraphique, IPNB II/2, Wien 1986, p. 127, n° 632.

38) āsbiyān / āsbiyān 39) °tbyn / Ātbin 40) °trwn / ātrōn

(۴۱) در متن مانوی 8 S نک.

M. Boyce, *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*, Téhéran-Liège 1975, p. 114, text bf.

42) *ātrōnīg

(۴۳) دینکرد، به کوششِ مدن، ص ۵۹، س ۱۹ و ص ۶، س ۱.

(۴۴) نک.

Fr. Spleecl, *Einleitung in die traditionellen Schriften der Parsen*, II, Wien 1860, p. 329.

نیز نک. کریستن سن، نخستین انسان و نخستین شهریار، ترجمه‌ی زاله‌ی آموزگار - احمد تفضلی، ج ۲، تهران ۱۳۶۸.

(۴۵) همان جا.

ص ۳۷۳.

درستی آن را با ارتیشترانِ پهلوی تطبیق داده است. اما این کلمه در وزنِ متقارب نمی‌گنجد. نسخه بدل‌های تصحیف شده مانند نیشاریان، میشاریان، بسیاریان و غیره^{۴۶} دلالت بر این دارد که صورتِ یشتریان (مشتق از ارتیشتریانگان^{۴۷} پهلوی^{۴۸}) صورتی است که فردوسی به کار برده است.^{۴۹} افتادنِ هجای اول بنا به ضرورتِ شعری بوده است. بنا بر این، شعرِ فردوسی احتمالاً در اصل چنین بوده است:

صفی برکشیدند و بنشانند همی نام *یشتریان خواندند

در شعرِ پارسیِ مذکور کلمه به صورتِ ارتیشتر آمده است:

گروهی نشسته چپ شهریار نهاده و را نام ارتیشتر^{۵۰}

۳. *پسویی / *پسوهی. توجیهِ واژه‌ای که برای طبقه‌ی سوم، یعنی طبقه‌ی کشاورزان و دام‌داران، در شاهنامه به کار رفته از همه دشوارتر است. نام این طبقه در متونِ پهلوی واستریوش^{۵۱} و منسوب بدان واستریوشیگ^{۵۲} است^{۵۳} که شباهتی با صورتِ ضبط شده در نسخه‌های شاهنامه مانند بسویی، بسودی، بسوری، نسوهی و نشوری و غیره^{۵۴} ندارد. به نظرِ بنویست^{۵۵}، صورتِ نسو (در نسودی) تصحیفِ کلمه‌ی *نستر^{۵۶} و آن نیز خود غلط خوانده‌ی واستر^{۵۷} پهلوی است که جزءِ آخرِ آن (یوش) حذف گردیده است. این نظر چندان پذیرفتنی به نظر نمی‌آید.

می‌دانیم که نامِ طبقه‌ی سوم در اوستا به صورتِ جفتِ ترکیبیِ واستره فشونیت^{۵۸} است که کلمه‌ی اولِ آن در پهلوی به صورتِ واستریوش آمده است، اما کلمه‌ی دومِ آن یعنی فشونیت در پهلوی به صورتِ فشونیندار^{۵۹} ترجمه شده است (قس). با کلمه‌ی اوستاییِ پَسو pasū-، چارپای مفید). می‌توان تصور کرد که در یکی از روایت‌های زردشتی، برای نامیدنِ طبقه‌ی سوم، به جای جزءِ اول، از معادلِ پهلویِ جزءِ دومِ کلمه‌ی اوستایی استفاده شده باشد. بدین معنی که

(۴۶) نک. شاهنامه، به کوششِ جلالِ خالقی مطلق، ج ۱، ص ۴۲، ح ۲۲.

47) artēštārīgān

(۴۸) دینکرد، ص ۵۹، س ۲۰.

(۴۹) معین، (همان جا)، دشتاریان، را پیش‌نهاد کرده است و ماهیارِ نَوایی، (همان جا)، نشتاریان را.

(۵۰) همان جا.

51) wāstaryōš

52) wāstaryōšīg

(۵۳) دینکرد، ص ۵۹، س ۲۱.

(۵۴) نک. شاهنامه، به کوششِ جلالِ خالقی مطلق، همان‌جا، ح ۲۷.

(۵۵) همان جا. نظری مشابه آن از ماهیارِ نَوایی (همان جا) است که آن را مصحفِ سَنَدَری (=وَسْتَری) می‌داند.

56) *nstr

57) wāstr

58) vāstrya fšuyant

59) fšōnēnīdār

کلمه‌ی *پسویگ یا پسوهیگ یا *فشویگ^{۶۰} را به کار برده باشند^{۶۱} و همین کلمه به صورتِ پسوی، پسوهی، فشوی در شاهنامه به کار رفته و تصحیف گردیده است. صورت‌های پهلویِ پسوش‌هرو^{۶۲} مشتق از پسوش‌هوروه^{۶۳} ی اوستا (یسن ۱۰، بند ۲۹؛ ۲۹، بند ۲) «پرورش دهنده‌ی چاریایانِ مفید» و پسوش‌هروه^{۶۴} «پرورش چاریایانِ مفید» (دینکرد، ص ۵۹، س ۲۰) مؤید این نظر است. بنا بر این، بیتِ موردِ نظر را در شاهنامه چنین می‌خوانیم:

«پسویی سه‌دیگر گره را شناس کجا نیست از کس بریشان سپاس
در منظومه‌ی پارسی یاد شده^{۶۵} این بیت چنین است:

سدیگر گروه واشتریوش <کرد> نام جدا کردشان از خلاق تمام
۴. اَهتوخشی. نام طبقه‌ی چهارم، یعنی صنعت‌گران در نسخه‌های صورت‌های
اهنوخشی، اهیوخشی، اورواخشی، اهووخشی آمده است که همه دلالت بر این دارند که صورتِ
درست اهووخشی (مشتق از هوتخشیک^{۶۷} در پهلوی^{۶۸}) است. قلبِ هجای اول یعنی «هو» (hu)
به صورتِ «اه» (uh) و اضافه کردنِ مصوّتِ «ا» (o) میانِ «خ» و «ش»، همه، بنا به ضرورتِ
شعری بوده است.^{۶۹} بنا بر این، بیتِ موردِ نظر را چنین می‌خوانیم:

چهارم که خوانند اَهتوخشی هم از دست‌ورزانِ با سرکشی
در منظومه‌ی پارسی یاد شده، این بیت چنین است:

از آن پس نشاند آن صفِ چارمین هتخشان ورا نام کرده گزین.

□

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

60) *pasūyīg, pasūhīg, fšūyīg

61) معین، (همان جا)، پیش‌نهاد کرده است که صورتِ پسودی مشتق از فشوینت است. اما در این مورد توضیح بیشتری نداده است.

62) pasušhurw

63) pasuš.haurva

64) pasuš-hurwīl

65) همان جا.

66) ohtūxošt

67) hutuxšīg

68) دینکرد، ص ۶۰، س ۱. قس. هتخشبد «رئیس طبقه‌ی صنعت‌گران» که آن را مسعودی، (الشبیه و الاشراف، به کوشش دوخویه، لیدن ۱۸۹۴، ص ۱۰۴) ذکر کرده است. 69) نک. معین، همان جا.